



خوراک حیوانات شود، اما در حال حاضر اجازه می‌دهند تا از خانه بیرون بیاید. اما به عنوان یک دختر شوم به او نگاه می‌کنند و هیچ وقت نمی‌تواند ازدواج کند.

از سفر به قطب شمال بگوئید؟

سفر به قطب شمال برای دیدن شفق‌های قطبی بود که بسیار حیرت‌انگیز بود. به اقیانوس منجمد شمالی که رفتم. بوی مرگ می‌داد. آنجا ناخواسته از سرما اشک از گوشه چشمم سرازیر می‌شد و روی گونه‌ام یخ می‌زد. دما در آنجا منهای ۶۰ درجه بود.

از سفرهای دیگرتان چه خاطره‌ای دارید؟

در ویتنام و کامبوج خوراکی‌های عجیب‌غریبی دیدم. مردم کامبوج، سوسک، مار و رتیل‌های بزرگ زنده را انتخاب می‌کردند و در روغن داغ سرخ می‌کردند. بیشتر غذاها ایشان از جانورانی بود که برایم خوردن آن‌ها تحمل‌ناپذیر بود. اما پرو، سرزمین رنگ‌ها بود. در عوض قطب جنوب که جز رنگ‌آبی و سفید چیز دیگری نمی‌دید، کشورهای آمریکای لاتین مجموعه‌ای از رنگ‌های زیبا هستند. کشمیر هم طبیعتی بی‌نظیر دارد و طبیعتش پر از رنگ است و ترکیبی متنوع از آدم‌ها با فرهنگ‌های مختلف دارد و لباس‌های این سرزمین بسیار زیباست.



آخرین سفری که رفتید به کجا بوده است؟

تونس یک کشور در آفریقا، آخرین سفرم بوده است. بعد از آن به دلیل قیمت بالای دلار نتوانستم سفری بروم.

قبل از رفتن به سفر تحقیق می‌کنید؟

تا حد نیاز اطلاعات کسب می‌کنم، زیرانی خواهم تأثیر پذیری محتوایی داشته باشم، می‌خواهم سفر را خودم تجربه کنم. گاهی بعد از سفرم مطالب دیگران را می‌خوانم. البته که خودم هم تمام سفرهایم را می‌نویسم و عکس می‌گیرم و منتشر می‌کنم.

سفر با روح شما چه می‌کند؟

به نگاهم وسعت می‌بخشد. فقط جایی که خودم هستم رانمی‌بینم. آدم‌ها را بیشتر می‌فهمم. به نظر تغییر مهم‌ترین گزینه در سفر است.

اگر بخواهید خودتان را در دو کلمه تعریف کنید؟

شجاع و فعال هستم.

معنای سفر برای شما در یک جمله چیست؟

پوستم را می‌کند.

سفری که آرزو دارید بر وید کجاست؟

غرب آفریقا است. جایی که حدود پانزده تا شانزده کشور کوچک دارد و هنوز گذرنامه‌هایش را با خود کار امضا می‌کنند و از سیستم کامپیوتری استفاده نمی‌کنند. یک سفر پرچالش است که هیچ گروه و توری اجرانی نمی‌کند و برای رفتنش دنبال هم‌سفر می‌گردم. من خیلی راحت سفر می‌کنم و آداب و رسوم و فرهنگ‌ها را می‌پذیرم و احترام می‌گذارم.

معمولاً با چه کسانی سفر می‌کنید؟

سعی می‌کنم هم‌سفر با افرادی باشم که با اهداف من هم‌مسیر باشند. چون نگاه آدم‌ها به سفر متفاوت است. بعضی افراد فقط دوست دارند در سفر خوش‌گذرانی و تفریح داشته باشند یا به مراکز خرید بروند، در حالی که برای من سفر کنکاش کردن و پوست انداختن است. برای همین خانوادگی سفر نرفته‌ام، نه به دلیل نخواستن، بلکه به دلیل تفاوت نگاه به سفر بوده است.

چقدر وسایل در سفر همراه خود بر می‌دارید؟

من یک کوله کوچک دارم که معمولاً چند دست لباس مورد نیاز و ضروری در آن است. هر کشوری که می‌روم، یک تی‌شرت که نشانی از آن کشور داشته باشد برای خودم می‌خرم و یا نمادی از آنجا برای یادگاری خریداری می‌کنم. اهل خرید زیاد نیستم.

عجیب‌ترین مقصدی که رفته‌اید کجا بوده است؟

پاپوا. ماجراجویی در آن سفر برایم شگفت‌انگیز بود. منطقه‌ای که در آن آدم‌ها همچنان به سبک انسان‌های اولیه زندگی می‌کردند، یک قبیله با ۵۰ تا ۶۰ نفر جمعیت که پوشش لباسشان از درختان بود و از تکنولوژی دور بودند. بدون هیچ دغدغه‌ای شاد زندگی می‌کردند. وقتی از آن‌ها عکس می‌گرفتم، با تعجب عکس خودشان را نگاه می‌کردند. آدم‌هایش معنای سن و سال را نمی‌فهمیدند. هیچ پزشکی در آنجا حضور نداشت و آدم‌ها مریضی‌های خود را با گیاهان و برگ درختان درمان می‌کردند. حتی آیین‌ها داشتند که خودشان را ببینند و با دیدن خودشان درگوشی تعجب می‌کردند.

در این سفرها با سبک زندگی زنان هم آشنا شده‌اید، به نظرتان زندگی زنان کدام کشور از همه سخت‌تر بود؟

اتیوپی که معروف به شاخ آفریقا است. وضعیت زنان در آنجا بسیار آزاردهنده بود. مردها در آنجا کار نمی‌کردند. زن‌ها خانه می‌ساختند، بچه‌داری می‌کردند و کار بیرون هم انجام می‌دادند. هر زن بعد از ازدواجش یک وزنه نیم کیلویی به گردنش آویزان می‌شود. خنده در زنان اتیوپی وجود ندارد. در آنجا لب‌خند روی لبان زنان خشکیده بود. وقتی از آن سفر برگشتم تا ما هادر آن بودم.

در این سفرها با آداب و رسوم عجیب غریب درباره زنان هم برخورد کرده‌اید؟

در اتیوپی زنانی را دیدم که طبق آیین آزاردهنده «زنان لب‌بشقابی» درد زیادی را تحمل می‌کردند. آیینی که هم درد به همراه دارد و هم چهره زنان را زشت می‌کند. گفته می‌شود در گذشته زنان بومی برای اینکه به عنوان برده به کشورهای اروپایی برده نشوند، به کمک این روش خود را زشت می‌کردند حالا این کار به یک آیین قبیله‌ای تبدیل شد و در حال حاضر زنان و دختران این کار را به انتخاب خودشان انجام می‌دهند.

در سفر به نپال چه چیزی برایتان عجیب بود؟

خدای گماری! در نپال یک رب‌زنده به نام کماری وجود دارد. دختری به سن ۷ تا ۱۷ سال از بین دختران طی مراسمی به عنوان رب‌النوع انتخاب می‌شود. این دختر تا سن بلوغ این مقام را دارد و همه چیز در اختیارش قرار می‌گیرد، اما همین که به بلوغ می‌رسد، این دختر باید نابود شود. در گذشته او را در جنگل‌رها می‌کردند تا

